

ورود ثالث در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری (ماده ۶۲ اساسنامه)

حمید الهویی نظری^۱

چکیده

ورود ثالث از جمله موضوعات مرتبط با دادرسی‌های قضایی نزد محاکم ملی و بین‌المللی است. هدف این نهاد، حمایت از حقوق کشوری است که طرف یک اختلاف در حال رسیدگی در دیوان نیست، اما تصور می‌کند که ممکن است منافع حقوقی‌اش در جریان این دادرسی متأثر شود. اگرچه ماده ۵۹ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری یک حکم را برای ثالث‌ها قابل اجرا نمی‌داند، این مقررہ لزوماً مانع از آن نیست که برای کشورهایی که طرف اختلاف نیستند، آثاری به‌بار نیورد. ماده ۶۲ اساسنامه تمهیدی برای حفظ یک منفعت با ماهیت حقوقی ثالث است. یک یافته دیوان در جریان رسیدگی به یک دعوا می‌تواند بر وضعیت حقوقی کشورهای ثالث اثر بگذارد. در ماده ۶۲ به این مطلب توجه شده است. این مقاله به تجزیه و تحلیل ماده ۶۲ از دیدگاه رویه قضایی دیوان می‌پردازد. از نظر دیوان در اعمال این ماده تنها دو معیار وجود منفعت با ماهیت حقوقی و امکان متأثر شدن آن در نتیجه رسیدگی، شرط ورود ثالث است. رویه دیوان نشان می‌دهد که این ماده به دیوان اجازه می‌دهد صلاحیتش را بدون رضایت خاص طرف‌های اختلاف اعمال کند.

واژگان کلیدی

ثالث، صلاحیت تبعی، مداخله، منفعت با ماهیت حقوقی.

۱. استادیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

مقدمه

نهاد ورود ثالث که در حقوق داخلی ریشه دارد^۱، نخستین بار در سال ۱۹۲۰ و با تدوین ماده ۶۲ اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی و پس از آن دیوان فعلی دادگستری وارد ادبیات حقوق بین‌الملل شد (I.C.J. Reports, 2011, Application by Costa Rica for Permission to Intervene, Dissenting opinion of Judge Al-Khasawneh, pa. 3). اگرچه در دوران فعالیت دیوان دائمی، این دیوان تنها با یک مورد مداخله ثالث و آن هم به موجب ماده ۶۳ توسط لهستان در قضیه ویملدون مواجه بود. مبنای این تأسیس حقوقی این است که جریان یک دعوای مطروحه و در نهایت صدور حکم، ممکن است بر وضعیت حقوقی ثالث آثاری به بار آورد. اگرچه با توجه به ماده ۵۹ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری احکام دیوان به جز طرف‌های آن و فقط نسبت به همان موضوع خاص هیچ قدرت الزام‌آوری ندارد، این حق همچنان برای ثالث محفوظ نگه داشته شده است که اگر دولتی تشخیص دهد که منافع با ماهیت حقوقی اش ممکن است تحت تأثیر یک حکم دیوان قرار گیرد، از دیوان تقاضای ورود به دعوا را کند. از نظر طراحان اساسنامه ماده ۵۹ به تنهایی برای حفظ منافع ثالث کافی به نظر نمی‌رسد و لذا تمهید مندرج در ماده ۶۲ اندیشیده شد. به موجب ماده ۶۲ "۱. هر گاه دولتی تشخیص دهد که در جریان تصمیم‌گیری دیوان یک منفعت با ماهیت حقوقی اش ممکن است تحت تأثیر قرار گیرد، می‌تواند برای اجازه ورود به دعوا به دیوان تقاضا دهد. ۲. این بر عهده دیوان خواهد بود تا نسبت به تقاضای مذکور تصمیم بگیرد". طی چند دهه فعالیت دیوان، قضایایی مطرح شده است که در آن یک کشور ثالث به استناد ماده ۶۲ تقاضای ورود به دعوا را کرده است. برخی از این تقاضاها مورد قبول دیوان قرار گرفته و با برخی دیگر مخالفت شده است. استدلال‌های دیوان از منظر قضات اکثریت و نیز نظرهای جداگانه و مخالفت سایر قضات نسبت به قبول یا رد تقاضای ورود ثالث و نیز تجزیه و تحلیل آن که اساس این مقاله را تشکیل می‌دهد، به تبیین هرچه بیشتر نهاد ورود ثالث در این محکمه بین‌المللی کمک می‌کند. این گفتار درصدد است تا ضمن توجه به جایگاه ماده ۶۲ در میان سایر مواد مرتبط از جمله مواد ۳۶، ۵۹ و ۶۳ اساسنامه به سؤالاتی مانند ماهیت نهاد ورود ثالث، مفهوم منافع با ماهیت حقوقی و نیز ضرورت یا عدم ضرورت رضایت طرف‌های اصلی اختلاف به ورود ثالث در رویه این دیوان بپردازد. از جمله مباحث مطروحه در تحقیق حاضر این است که آیا وارد ثالث یک طرف اختلاف محسوب می‌شود یا خیر. امری که بر حسب پاسخ مثبت یا منفی به آن می‌تواند آثار

۱. به موجب ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی ایران «هر گاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوای اصلی برای خود مستقلاً حقی قایل باشد و یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی‌نفع بداند، می‌تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است، وارد دعوا گردد...».

عملی متفاوتی را به بار آورد. برای مثال در صورت پاسخ مثبت، وارد ثالث لزوماً از حق داشتن قاضی اختصاصی برخوردار بوده (موضوع ماده ۳۱ اساسنامه)، اثبات ارتباط صلاحیتی لازمه ورود آن خواهد بود (موضوع ماده ۳۶ اساسنامه) یا همچنین مکلف به اجرای تصمیم دیوان نیز خواهد بود (موضوع ماده ۹۴ منشور).

گفتار اول. مفهوم و ساختار نهاد ورود ثالث

منشأ نهاد مداخله ثالث نزد محاکم بین‌المللی را می‌توان در داوری‌های قرن نوزدهم جست‌وجو کرد (Liebelt, 2013: 3)، که پس از آن به اساسنامه دیوان دائمی و سپس دیوان بین‌المللی دادگستری نیز راه یافت. تأسیس این نهاد حقوقی مبتنی بر این واقعیت است که رسیدگی و صدور حکم در جریان یک دعوای مطروحه نزد یک محکمه، ممکن است بر وضعیت حقوقی کشورهای دیگری که طرف آن دعوا نیستند نیز تأثیر بگذارد. همین اثر احتمالی دادرسی اصلی، مبنای حق ثالث و مشروعیت بخشیدن به ورودش به دعواست. ساختار و ترکیب ماده ۶۲ اساسنامه نیز با توجه به همین خصوصیات و اهداف نهاد ورود ثالث شکل گرفته است. این ساختار بیانگر نوعی انعطاف، تبعی بودن، احتیاطی بودن و نیز کارکرد ترافعی آن است.

۱. انعطاف‌پذیری

ماده ۶۲ بسیار آزادمنشانه و انعطاف‌پذیر تدوین شده است. بر این اساس اولاً، وارد ثالث لازم نیست اثبات کند که منفعت با ماهیت حقوقی‌اش لزوماً به موجب تصمیم دیوان متأثر خواهد شد، بلکه کافی است تا نشان دهد که چنین منفعتی ممکن است تحت تأثیر تصمیم دیوان قرار گیرد (I.C.J. Reports, 1990, Pa. 61). این شرط که منفعت دولت ثالث با ماهیت حقوقی ممکن است تحت تأثیر تصمیم دیوان قرار گیرد، خواهان ورود به دعوا را ملزم نمی‌کند تا تصمیم نهایی دیوان در مورد ماهیت پرونده مطروحه را پیش‌بینی کند. ثالث صرفاً باید نشان دهد که به چه طریق ممکن است منفعتش از تصمیم دیوان متأثر شود. ثانیاً، حتی از نظر دیوان دولت خواهان ورود به‌عنوان یک دولت غیر طرف اختلاف نباید اثبات کند که یکی از حقوقش ممکن است متأثر شود، بلکه کافی است اثبات کند که صرفاً منفعتی با ماهیت حقوقی‌اش ممکن است متأثر شود (I.C.J. Reports, Application by Costa Rica, op.cit, Pa. 26). ثالثاً، دولت خواهان ورود به دعوا لازم نیست تا اثبات کند که ممکن است منافع با ماهیت حقوقی‌اش لزوماً به موجب بخش اجرایی رأی متأثر شود، بلکه حتی کافی است که نشان دهد این منفعت ممکن است به موجب بخش استدلالی رأی نیز تحت تأثیر قرار گیرد. رابعاً، این ماده خواهان ورود را ملزم نمی‌کند تا اثبات نماید که مداخله و استناد به این ماده تنها ابزار حمایت

از منفعت با ماهیت حقوقی اوست (I.C.J. Reports 2011, Application by Honduras for Permission to Intervene, Dissenting opinion of Judge Donoghue, Pa.36)
قاضی الخزاونه در بیان این لحن انعطاف پذیر ماده ۶۲ می گوید: عبارت «تحت تأثیر قرار گیرد» مقید به این نمی شود که آن تأثیر باید جدی یا با ماهیت برگشت ناپذیر باشد و مقصود از منفعت نیز لزوماً منفعتی بسیار مهم نیست. آنچه ضرورت دارد این است که باید ماهیت حقوقی، و نه سیاسی یا اقتصادی و غیره داشته باشد (I.C.J. Reports, Application by Costa Rica, op.cit, Dissenting opinion of Judge Al-Khasawneh, pa. 5).

۲. طاری بودن

به طور کلی دعوی طاری (Incidental)، دعوی است که در حین رسیدگی به دعوی دیگر از طرف اصحاب دعوا یا ثالث اقامه شود خواه اصحاب دعوا بر یکدیگر اقامه کنند یا بر ثالث یا ثالث بر یکی از اصحاب دعوا اقامه کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳: ۲۹۹). چنانچه دعوی اصلی از فهرست رسیدگی دیوان خارج شود، رسیدگی به یک تقاضای ورود ثالث نیز بی وجه خواهد بود. در قضیه آزمایش های هسته ای (۱۹۷۴)، حکومت فیجی طی دادخواستی براساس ماده ۶۲ تقاضای ورود به دعوا را می کند. دیوان به موجب دستور مورخ ۱۹۷۴ در خصوص دادخواست فیجی اظهار می کند با توجه به اینکه به موجب تصمیم مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۷۴ در این قضیه به این نتیجه رسیده که دعوی نیوزیلند علیه فرانسه دیگر هدفی را دنبال نمی کند و لذا دیوان توجیهی برای رسیدگی و تصمیم گیری نسبت به قضیه نمی بیند، و از آنجا که در نتیجه هیچ فرایندی در دیوان در حال رسیدگی نیست که دادخواست اجازه مداخله بتواند با آن ارتباط داشته باشد، از این رو به اتفاق آرا نظر به اسقاط خواسته حکومت فیجی می دهد (I.C.J. Reports, 1974: 5). مداخله ثالث در چارچوب اساسنامه دیوان، مانند ایرادات مقدماتی به قابلیت پذیرش، اقدامات موقت حمایتی به موجب ماده ۴۱، تفسیر و تجدید نظر به موجب مواد ۶۰ و ۶۱ یک آیین رسیدگی طاری است. آیین رسیدگی طاری همه در این واقعیت مشترک اند که فرض بر این است که وجود رسیدگی ترافعی اصلی به موجب دادخواست یا توافق خاص میان طرف های اصلی محرز باشد (I.C.J. Reports, 1984, Dissenting opinion of Vice-president Sette-Camara, pa. 75, 76).

۳. کارکرد احتیاطی

ماده ۶۲ دارای کارکردی جبرانی، احتیاطی و به تعبیر دیگر جلوگیری از تضییع حق است. تصمیم دیوان برای اجازه ورود ثالث اقدامی احتیاطی و پیشگیرانه است، زیرا هدف از چنین اجازه ای برای مشارکت در رسیدگی اصلی، حمایت از یک منفعت با ماهیت حقوقی است که

ممکن است در جریان رسیدگی با خطر مواجه شود. از نظر دیوان هدف دقیق مورد نظر برای مداخله متضمن آگاه کردن دیوان از منفعتی با ماهیت حقوقی است که ممکن است از تصمیم دیوان متأثر شود (I.C.J. Reports, Application by Costa Rica, op.cit, pa. 27, 33). این ماده ارتباطی با اعمال حق ندارد، بلکه این ماده ناظر بر حفظ یک موقعیت حقوقی موجود است (Annacker, 1994: 131). هدف این ماده حمایت از منفعت حقوقی مورد ادعای یک کشور ثالث است و چنین حمایتی در پی کسب یک اظهار نظر قضایی نیست، بلکه صرفاً شامل امکان آگاه کردن دیوان درباره محتوای آن ادعاهاست. دولت وارد ثالث با این اقدام خود به دیوان در محدود کردن قلمرو تصمیم‌گیری تا جایی که بر آن حقوق ادعایی تأثیرگذار است، کمک می‌کند (Palchetti, 2002: 147)

بین مداخله با هدف شناسایی حقوق یک کشور ثالث و هدف جلوگیری از تضييع احتمالی آنها باید تفکیک قائل شد. در قضیه اختلاف مرز زمینی و دریایی السالوادور/هندوراس (۱۹۹۰)، شعبه دیوان می‌گوید هدف نیکاراگوئه یعنی حمایت از حقوق قانونی‌اش در خلیج فونسکا و مناطق دریایی مجاور را نباید تلاش برای تقاضای اعلام نظر قضایی در خصوص ادعاهای این کشور تفسیر کرد، از این رو هدف ادعایی نیکاراگوئه را نمی‌توان مغایر ماده ۶۲ تلقی کرد (I.C.J. Reports, 1990, Pa. 92). در قضیه فلات قاره لیبی/مالت (۱۹۸۴)، ایتالیا تمایل به حمایت از «حقوق حاکمه» خود در فلات قاره‌اش را به‌عنوان منفعت حقوقی و توجیهی برای ورود به دعوا مطرح کرد. اما دیوان تقاضای ایتالیا را رد کرد، زیرا معتقد بود که با پذیرش این مداخله، دیوان عملاً درگیر اظهار نظر قضایی در مورد «حقوق» ایتالیا خواهد شد (Zimmermann & Tomuschat, 2012: 1547).

۴. کاربرد ترافعی

مداخله به موجب ماده ۶۲ تنها ناظر بر آیین ترافعی است و از این رو تنها برای کشورها قابل دسترس است. کمیته فرعی کمیته سوم مجمع اول جامعه ملل تدوین مقررده ای را که به اداره کار بین‌المللی (International Labour Office) یا دیگر نهادهای بین‌المللی اجازه تقاضای مداخله دهد، نپذیرفت (Zimmermann & Tomuschat, op. cit: 1533). مواد ۸۱ و ۸۳ تا ۸۵ مقررات قواعد دیوان (۱۹۷۸) در خصوص مداخله، در ذیل بخش سوم و تحت عنوان آیین رسیدگی‌های ترافعی آمده است. از آنجا که در تمام این مواد و نیز خود ماده ۶۲ اساسنامه دیوان سخن از «یک کشور» و نه یک کشور عضو به میان آمده، می‌توان نتیجه گرفت که این مداخله با رعایت ماده ۳۵ اساسنامه، تنها به دول عضو منشور یا اساسنامه محدود نیست.

گفتار دوم. شرایط ورود ثالث

به موجب ماده ۶۲ اساسنامه دیوان اگر دولتی تشخیص دهد که یک منفعت با ماهیت حقوقی اش ممکن است تحت تأثیر تصمیم دیوان در قضیه‌ای قرار گیرد، می‌تواند برای ورود به دعوا به دیوان عرض حال دهد. بنابراین برای ورود ثالث دو شرط وجود دارد: نخست اینکه برای ثالث یک منفعت با ماهیت حقوقی قابل تصور باشد و دوم اینکه این منفعت با ماهیت حقوقی احتمالاً از تصمیم دیوان در آن قضیه خاص متأثر شود.

شرط اول. وجود منفعت با ماهیت حقوقی

از نظر ماده ۶۲ منفعت مورد نظر خواهان باید واجد وصف حقوقی باشد، یعنی این منفعت باید موضوعی از یک ادعای مبتنی بر حقوق، و نه اقتصاد یا سیاست و غیره باشد. دیوان در قضایای آفریقای جنوب غربی (۱۹۶۶) در خصوص استناد خواهان‌ها به ملاحظات انسانی می‌گوید دیوان به‌عنوان یک محکمه حقوقی نمی‌تواند اصول اخلاقی را تا زمانی که هنوز به شکل قاعده حقوقی در نیامده‌اند، مورد توجه قرار دهد. ملاحظات انسانی می‌توانند الهام‌بخش قواعد حقوقی باشند. همان‌طور که برای مثال بخش‌های مقدماتی منشور به مبانی سیاسی و اخلاقی برخی مقررات منشور اشاره می‌کنند. تحقق سعادت و ترقی ساکنان سرزمین‌های تحت قیمومت را که در ماده ۲۲ میثاق به‌عنوان «رسالت مقدس تمدن انسانی» بیان شده، می‌توان منفعتی برای همه ملل متمدن بدانیم؛ اما یک منفعت برای اینکه یک حق تلقی شود، به پشتوانه‌ای بیش از ملاحظات اخلاقی یا انسانی نیازمند است. برای اینکه این ملاحظات بتوانند منشأ حقوق و تکالیف باشند، لازم است تا شکل حقوقی به خود بگیرند. به موجب بند ۲ ماده ۲۲ میثاق تحقق «رسالت مقدس تمدن انسانی» باید از طریق جامعه ملل و نه هر یک از اعضا تعقیب شود (I.C.J. Reports, 1966, pa. 49-53).

قاضی الخزاونه بر خلاف قاضی آگو معتقد است منافع حقوقی چیزی به جز حقوق نیستند و این دو مترادف با یکدیگرند. از نظر او رویه دیوان نیز در موارد مختلف حکایت از مترادف تلقی کردن منفعت حقوقی و حق دارد (I.C.J Reports, Application by Costa Rica, op.cit., Dissenting opinion of Judge Al-Khasawneh, pa. 24). به هر حال حتی اگر منافع حقوقی را با حقوق مترادف بدانیم، این واقعیتی است که ماده ۶۲ از «منفعت با ماهیت حقوقی» و نه «منفعت حقوقی» صرف سخن رانده است.

از نظر قاضی آبراهام مسلم است که یک منفعت نباید با یک حق ترکیب شود، اگرچه در عین حال تشخیص این دو از هم ممکن است آسان هم نباشد. طراحان اساسنامه نیز بر همین عقیده بوده‌اند که نه هر منفعت ثالث، بلکه تنها یک منفعت با ماهیت حقوقی باید احتمالاً تحت

تأثیر حکم قرار گیرد. او می‌گوید حتی هنگامی که چنین شرطی وجود دارد، چنین منفعتی نباید با یک حق اشتباه شود. یک منفعت با ماهیت حقوقی مفهومی بسیار وسیع‌تر و انعطاف‌پذیرتر از یک حق است (I.C.J. Reports, Application by Costa Rica, op.cit., (Dissenting opinion of Judge Abraham, pa. 6).

در خصوص اثر عملی تفکیک میان «حقوق» و «منفعت با ماهیت حقوقی» می‌توان گفت که ادعا نسبت به اولی جنبه اثباتی داشته و در قالب رسیدگی اصلی به‌عنوان یک اختلاف مطرح است و خواهان قصد احراز آن را نزد دیوان دارد، در حالی که دومی جنبه احتیاطی و پیشگیرانه داشته و در قالب رسیدگی تبعی مطرح می‌شود. از این‌رو هدف از ماده ۶۲ برای اجازه مشارکت در رسیدگی اصلی حمایت از یک منفعت با ماهیت حقوقی است که ممکن است در جریان رسیدگی با مخاطره روبه‌رو شود.

اثبات وجود منفعت با ماهیت حقوقی برای ورود ثالث شرط اساسی است که نمی‌توان آن را با امری دیگر جایگزین کرد. در قضیه فلات قاره لیبی/مالت (۱۹۸۴)، ایتالیا در توجیه ورود به دعوا استدلال کرد که با اجازه یافتن او به ورود به دعوا، به دیوان در ارائه تصویری کلی از موقعیت دعوا کمک خواهد کرد، امری که در غیر این صورت دیوان قادر به دریافت آن از جانب طرف‌ها به تنهایی نخواهد بود. دیوان این پیشنهاد را به‌عنوان توجیهی برای مداخله رد می‌کند و می‌گوید از نظر دیوان اهمیتی ندارد که آیا ورود ایتالیا برای دریافت اطلاعات بیشتر، مناسب یا حتی ضروری بوده یا خیر؛ بلکه مهم این است که آیا ورود ایتالیا با معیارهای مندرج در ماده ۶۲ سازگاری دارد یا خیر (I.C.J. Reports, 1984, pa. 40). یک کشور نمی‌تواند در قالب ماده ۶۲ هدف کمک به دیوان را دنبال کند. ماده (۲) ۳۴ اساسنامه متضمن نوعی مشارکت به‌عنوان دوست دادگاه (Amicus curiae) است که البته به‌صراحت ناظر بر سازمان‌های بین‌المللی است.^۱ اگرچه در اساسنامه هیچ چیز وجود ندارد که بتواند در جهت ممانعت دیوان از قبول نظرهای ارائه‌شده به او توسط دولت‌های ثالث به‌عنوان دوست دادگاه تفسیر شود (Palchetti, op. cit: 167)، اما یک دولت ثالث نمی‌تواند با استناد به ماده ۶۲ که به‌صراحت وجود یک منفعت با ماهیت حقوقی را شرط ورود دانسته اقدام به این امر کند.

شرط دوم. متأثر شدن از تصمیم دیوان

ثالث برای اجازه ورود نه تنها باید واجد منفعتی با ماهیت حقوقی باشد، بلکه این منفعت باید از

۱. ماده (۲) ۳۴ اساسنامه دیوان می‌گوید: «دیوان طبق شرایط مقرر در قواعد خود می‌تواند از سازمان‌های بین‌المللی عمومی در ارتباط با پرونده‌های مطروحه تقاضای اطلاعات نماید، و نیز اطلاعاتی را که این سازمان‌ها به ابتکار خود به دیوان می‌دهند دریافت نماید.»

تصمیم دیوان نیز متأثر شود. معیار متأثر شدن از تصمیم دیوان را باید در ویژگی‌های یک منفعت با ماهیت حقوقی جست‌وجو کرد. منفعتی می‌تواند از تصمیم دیوان متأثر شود که صریح، مستقیم و خاص باشد.

دیوان در قضیه اختلاف دریایی و سرزمینی نیکاراگوئه علیه کلمبیا (۲۰۱۱) می‌گوید منفعت با ماهیت حقوقی کاستاریکا تنها هنگامی ممکن است تحت تأثیر حکم دیوان قرار گیرد که مرز دریایی را که از دیوان تقاضا شده تا میان نیکاراگوئه و کلمبیا ترسیم کند، از عرض جغرافیایی مشخصی فراتر رود. رویه دیوان این است که به‌هنگام ترسیم یک خط تحدید مناطق دریایی میان طرف‌های رسیدگی اصلی، در صورت لزوم آن را تا پیش از رسیدن به منطقه‌ای که درگیر منافع با ماهیت حقوقی یک کشور ثالث شود، خاتمه می‌دهد (I.C.J. Reports, Application by Costa Rica, op. cit., pa. 89). دیوان در قضیه تحدید حدود دریایی در دریای سیاه میان رومانی علیه اوکراین نیز به این دیدگاه اشاره کرده بود (I.C.J. Reports, 2009, pa. 112).

تقاضای مالت برای ورود به دعوای تونس/لیبی (۱۹۸۱) با این ایراد مواجه بود که منفعت حقوقی مورد استناد مالت به هیچ منفعت حقوقی‌اش که مستقیماً به موضوع اختلاف میان تونس و لیبی ارتباط داشته باشد، مربوط نمی‌شد. مالت بیشتر نگران استدلال‌های بالقوه‌ای بود که دیوان ممکن است در تصمیمش نسبت به اختلاف بین تونس و لیبی در خصوص تحدید حدود فلات قاره این دو کشور اتخاذ کند، بر یک تحدید حدودی که در آینده ممکن است در مورد فلات قاره این کشور مطرح شود، اثر بگذارد (I.C.J. Reports, 1981, pa. 19). از این رو یکی از قضات در مخالفت با ورود ایتالیا به قضیه لیبی/مالت (۱۹۸۴) نیز در نظر فردی خود به این نکته توجه می‌کند که منفعت مورد بحث نباید ایتالیا و نیز سایر کشورهای حوزه مدیریتانه را متأثر می‌کند، بلکه باید منفعتی خاص و مستقیم برای ایتالیا باشد (I.C.J. Reports 1984, Separate Opinion of Judge Mbaye: 35).

دیوان در تقاضای ورود فیلیپین به قضیه حاکمیت بر پولائو در اختلاف میان مالزی و اندونزی (۲۰۰۱) ضمن اشاره به رأی مربوط به فلات قاره تونس/لیبی (۱۹۸۱) می‌گوید یک دولت نمی‌تواند به راحتی و با این استدلال که در اظهارات دیوان نسبت به اصول کلی و قواعد حقوق بین‌الملل قابل اعمال در قضیه مطروحه منفعت حقوقی دارد، وارد دعوا شود (I.C.J. Reports, 2001, pa. 52). یک دولت خواهان مداخله به موجب ماده ۶۲ باید به محتوای منفعت حقوقی‌اش با توجه به دعوای مطروحه تصریح کند.

دیوان در ارزیابی اینکه آیا محتوای منفعت حقوقی ادعایی توسط ثالث در حدی از کفایت است که مداخله را توجیه کند یا خیر، بسیار مضیق عمل می‌کند (Palchetti, op.cit: 144). مسئله شایان توجه اینکه چنانچه موضوعی در دیوان مطرح باشد که سایر کشورها نیز در

منفعتی حقوقی با خواهان آن پرونده شریک باشند، آیا می‌توانند به استناد ماده ۶۲ وارد دعوا شوند. دیوان در قضیه بارسلونا تراکشن (۱۹۷۰) در خصوص چنین تعهدات عامی می‌گوید وقتی چنین تعهدی در یک قضیه خاص مورد بحث است، همه کشورهای در رعایت آن منفعت حقوقی دارند (I.C.J. Reports, 1970, pa. 32). با توجه به رویه دیوان در خصوص لزوم منفعت مستقیم، به نظر می‌رسد در چنین مواردی یک کشور نمی‌تواند در حمایت از منافع کل جامعه بین‌المللی تقاضای مداخله کند، مگر اینکه خود علاوه بر بخشی از جامعه بین‌المللی به‌طور مستقیم نیز از نقض آن تعهد عام متضرر شده باشد. از تأکید دیوان در رأی فلات قاره تونس/لیبی (۱۹۸۱) مبنی بر ضرورت منفعت حقوقی مستقیم، می‌توان نتیجه گرفت که این شکل از مداخله از نظر دیوان ابرازی است که توسط آن دولت ثالث می‌تواند از منافع فردی خود، و نه منافع مشترک با کل جامعه بین‌المللی حمایت کند. اگرچه چنین تفسیری از ماده ۶۲ در رویه دیوان، مانع از این نیست که یک کشور بتواند برای نقض چنین تعهدی و با رعایت شرایط اساسنامه دیوان علیه کشوری، نه به‌عنوان ثالث بلکه به‌عنوان طرف، طرح دعوا کند. شاید برای تسری دامنه مداخله ثالث به تعهدات عام بتوان به عدم لزوم رعایت صلاحیت دیوان تمسک کرد، اما در این صورت سؤال این است که آیا چنین درکی از مداخله حقیقتاً با نقش و جایگاه دیوان بین‌المللی دادگستری که شالوده‌اش بر رضایت است، سازگاری خواهد داشت. دیوان اساساً محکمه‌ای برای حل و فصل اختلافات دوجانبه آن هم براساس رضایت است. قائل شدن به وظیفه بررسی منافع جامعه بین‌المللی، در برابر این جایگاه دیوان یعنی نظام حل و فصل دوجانبه مبتنی بر رضایت، می‌تواند به یک تنش در نظام قضایی بین‌المللی منتهی شود (Liebelt, 2013, pa.24-25). به هر حال اگرچه به موجب مفاد مواد ۴۲ و ۴۸ طرح مسئولیت بین‌المللی دولت، برای کشوری که تعهدات عام را نقض کرده می‌توان مسئولیت بین‌المللی قائل شد، اما این لزوماً به این معنا نخواهد بود که بتوان براساس ماده ۶۲ نیز این مسئولیت را به هر شکل در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح کرد. امکان چنین امری را باید در پرتو مفاد و روح اساسنامه و نیز رویه دیوان مورد توجه قرار داد. همچنان‌که قاضی دوگارد در خصوص قواعد آمره، ضمن خوشامدگویی به ورود این قواعد به ادبیات دیوان، اظهار می‌کند که با این حال دیوان بر این باور است که قلمرو قواعد آمره نامحدود نیست و از این مفهوم نمی‌توان به‌عنوان ابرازی برای انکار دکترین‌های پذیرفته‌شده حقوق بین‌الملل استفاده کرد (I.C.J. Reports, 2006, Joint Separate Opinion of Judge Ad hoc Dugard, pa. 6). اصولاً دیوان در تصمیم‌گیری در مورد ورود ثالث تمایل چندانی برای ورود به مسائل مربوط به تعهدات عام‌الشمول یا قواعد آمره از خود نشان نمی‌دهد. در قضیه مصونیت صلاحیتی (دعوی آلمان علیه ایتالیا، ۲۰۱۲)، یونان اظهار می‌کند که یک تصمیم دیوان در مورد آثار اصل مصونیت صلاحیتی دولت‌ها، هنگامی که با یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل مواجه می‌شود، بر عملکرد

بعدی محاکم یونان نسبت به مسائل مطروحه اثر خواهد گذاشت و از این رو با این استدلال که حکم دیوان در این قضیه بر نظم حقوقی این کشور اثر مهمی خواهد گذاشت، تقاضای ورود به دعوا را می‌کند (I.C.J. Reports, 2012, pa. 19). دیوان ورود یونان به دعوا را می‌پذیرد، اما نه به دلیل مذکور، بلکه به دلایل دیگری از جمله اینکه خواهان‌های یونانی اجرای احکام صادره توسط محاکم یونان را در ایتالیا خواستار شده‌اند یا اینکه آیا احکام صادره توسط محاکم یونان می‌تواند در سرزمین ایتالیا اجرا شود، نتیجه می‌گیرد که یونان منفعت حقوقی دارد (I.C.J. Reports, 2011, pa. 11,17,23,25).

گفتار سوم. ارتباط ماده ۶۲ با مواد ۵۹ و ۶۳ اساسنامه

مبحث اول. ارتباط ماده ۶۲ با ماده ۵۹

به نظر می‌رسد نتیجه نهایی هر دو مواد ۵۹ و ۶۲ اساسنامه این است که هر دو مقرر جنبه حمایت از ثالث دارند، اما این امر مستلزم دقت بیشتری است. ماده ۵۹ که مقرر می‌کند «احکام دیوان فقط درباره طرفین اختلاف و در موردی که موضوع حکم بوده، الزام‌آور است»، بیانگر این است که آرای دیوان منشأ تعهد برای سایر کشورها نیست، اما در عین حال لزوماً به این معنا نیست که متضمن هیچ آثار حقوقی برای ثالث نیز نباشد. کارکرد ماده ۵۹ را باید در جایگاه خود یعنی ماده ۳۸ اساسنامه و ذیل منابع حقوق مورد توجه قرار داد که به موجب آن و با توجه به اینکه منشور ملل متحد مبتنی بر همکاری و نه تبعیت است، آرای قضایی دیوان اساساً نمی‌تواند منبع حقوق باشد. هدف و مفهوم ماده ۵۹ به سادگی چنین است که مانع از آن شود که اصولی که دیوان در یک قضیه خاص پذیرفته، برای کشورهای دیگر یا در اختلافات دیگر الزام‌آور باشد (P.C.I.J. 1927, Series A, no. 13: 21). دیوان در قضیه لیبی/مالت (۱۹۸۴) می‌گوید: «دولتی که تصور می‌کند منفعت حقوقی اش ممکن است در یک قضیه مطروحه متأثر شود، می‌تواند یا مداخله را برگزیند یا از مداخله امتناع کرده و به ماده ۵۹ تکیه کند» (I.C.J. Reports, 1984, pa. 42). حمایت کامل برای دول ثالث تنها هنگامی تضمین می‌شود که اطلاعات کاملی از وقایع مربوط هم از نگاه ثالث و هم از نگاه طرفین اصلی اختلاف که با هم در تعارض قرار می‌گیرند، ارائه شود و ماده ۵۹ آشکارا برای نیل به این هدف ناکافی است (Rosenne, 1994: 1129). قاضی جنینگز در نظر مخالف خود در قضیه مربوط به تقاضای ایتالیا برای ورود به دعوی لیبی/مالت (۱۹۸۴)، با این نگاه دیوان که ماده ۵۹ بتواند از ثالث حمایت به عمل آورد، مخالف است و می‌گوید کمترین توجه به رویه دیوان نشان می‌دهد که ماده ۵۹ صرفاً قدرت الزام‌آور بودن رویه قضایی را نفی می‌کند و از این رو این ایده که ماده ۵۹ جنبه حمایت از ثالث را دارد گمراه‌کننده است (I.C.J. Reports, 1984, Dissenting opinion of Sir

Robert Jennings, pa. 27). اگرچه درست است که یک کشور غیر طرف رسیدگی می‌تواند چنین انتخابی داشته باشد، به آن معنا نیست که ماده ۵۹ حمایت از منافع ثالث را به همان اندازه مداخله به موجب ماده ۶۲ تضمین می‌کند (Palchetti, op. cit: 140). این امر ناشی از آن است که با وجود ماده ۵۹، منافع ثالث ممکن است تحت تأثیر یک تصمیم دیوان قرار گیرد. از این رو اینکه بگوییم منافع ثالث به دلیل ماده ۵۹ نمی‌تواند از تصمیم دیوان متأثر شود چون تصمیم دیوان فقط برای طرف‌های آن و صرفاً در آن قضیه خاص الزام‌آور است، صحیح نیست، زیرا در این صورت ماده ۶۲ بی‌معنا می‌شود (I.C.J. Reports, 1984, Dissenting opinion of Judge Schwebel, pa. 9). از نظر دیوان در قضیه فلات قاره دریای اژه (۱۹۷۸)، «اگرچه به موجب ماده ۵۹ تصمیم دیوان هیچ قدرت الزام‌آوری به جز میان طرف‌های اختلاف و تنها در مورد همان قضیه خاص ندارد، اما روشن است که هر گونه اظهار نظر دیوان در مورد وضعیت سند ۱۹۲۸ می‌تواند الزاماتی را در روابط بین دولت‌هایی به جز ترکیه و یونان به همراه آورد» (I.C.J. Reports, 1978, pa. 39). دیوان در قضیه برخی زمین‌های فسفات در نائورا (۱۹۹۲) می‌پذیرد که یک یافته دیوان در خصوص وجود یا محتوای مسئولیت استرالیا ممکن است برای کشورهای به جز طرف‌های اختلاف نیز الزاماتی را ایجاد کند (I.C.J. Reports, 1992, pa. 54). ماده ۵۹ تأکید می‌کند که قدرت قضایی یک حکم تنها به تعیین روابط حقوقی طرف‌های اختلاف محدود است. اما این واقعیت که یک حکم قضایی روابط طرف‌های یک اختلاف خاص را تعیین می‌کند، مغایرتی با این واقعیت که آن تصمیم به‌عنوان مدلی در ترافع بعدی در نظر گرفته نشود، ندارد. بنابراین ماده ۵۹ مربوط به تضمین این است که یک تصمیم قضایی تنها برای طرف‌های یک پرونده خاص الزام‌آور است، اما در عین حال مانع از آن نمی‌شود که این تصمیم در قضیه بعدی به‌عنوان بیانی از آنچه دیوان آن را به‌عنوان موضع حقوقی صحیح تلقی کرده است، مورد توجه قرار نگیرد (Shahabuddeen, 1997: 63). این تفکیک را می‌توان در موضع‌گیری دیوان در قضیه معبد پره آ (۱۹۶۱) ملاحظه کرد. دیوان در آن قضیه در خصوص قلمرو ماده (۵) ۳۶ با اشاره به تصمیم دیوان در قضیه اسرائیل علیه بلغارستان (۱۹۵۹) می‌گوید: «اگرچه براساس ماده ۵۹ آن تصمیم تنها برای طرف‌های آن و صرفاً در همان قضیه خاص الزام‌آور است، به هر حال آن تصمیم یک موضع حقوقی صحیح تلقی شده و می‌تواند در قضیه حاضر نیز کاربرد داشته باشد» (I.C.J. Reports 1961: 27). مواد ۶۲ و ۵۹ با یکدیگر همزیستی دارند و هر یک از آنها در جای خود نقش مناسب را ایفا می‌کنند. در تفسیری از ارتباط میان این دو ماده که مورد قبول دیوان است، می‌توان گفت که قلمرو مواد ۵۹ و ۶۲ یکی است و در نتیجه یک کشور در استناد به ماده ۶۲ باید نشان دهد که منفعتش با ماهیت حقوقی در یک اختلاف مطروحه نزد دیوان، نیاز به حمایتی دارد که با اثر نسبی بودن تصمیم دیوان به موجب ماده ۵۹ تأمین نمی‌شود (I.C.J. Reports, 2011, Application by Costa Rica, op.)

87. (cit., pa. 87). در تفسیری دیگر که برخی قضاات دیوان از آن حمایت می‌کنند، باید گفت که قلمرو این دو ماده اساساً با یکدیگر متفاوت است. درحالی‌که حمایت به موجب ماده ۵۹ به مفهوم محافظت یک کشور ثالث غیر مداخله‌کننده از آثار یک قضیه محکوم بها است، حمایت به موجب ماده ۶۲ به این منظور طراحی شده است که به یک کشور امکان مداخله برای حمایت از یک منفعت با ماهیت حقوقی‌اش را بدهد (I.C.J. Reports, 2011, Application by Costa Rica, op. cit, Dissenting opinion of Judge Al-Khasawneh, pa. 14). نتیجه چنین دیدگاهی این است که هیچ محدودیتی برای خواهان وجود ندارد، مبنی بر اینکه اگر بخواهد به ماده ۶۲ استناد کند باید نشان دهد که نیاز به حمایتی دارد که با اصل نسبی بودن ماده ۵۹ تأمین نمی‌شود. این دیدگاه بر این مسئله تأکید می‌کند که در ماده ۶۲ هیچ شرطی وجود ندارد که خواهان باید ثابت کند که ورود او به دعوا تنها ابزار حمایت از منافع با ماهیت حقوقی اوست که ممکن است از تصمیم دیوان متأثر شود (I.C.J. Reports, 2011, Application by Honduras, op. cit, Dissenting opinion of Judge Donoghue, pa. 14).

مبحث دوم. ارتباط ماده ۶۲ با ماده ۶۳

مداخله به موجب ماده ۶۲ از مداخله به موجب ماده ۶۳ اساسنامه که مقرر می‌کند: ۱. هر گاه امر مربوط به تفسیر قراردادی باشد که در آن قرارداد دولت‌های دیگر به‌جز طرفین اختلاف شرکت داشته‌اند، دفتردار باید بدون درنگ مراتب را به اطلاع آن دولت‌ها برساند. ۲. هر یک از این دولت‌ها حق دارند وارد دادرسی شوند و در صورت اعمال این حق، تفسیری که به موجب حکم دیوان به عمل می‌آید درباره او نیز الزام‌آور خواهد بود متمایز است. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در نخستین رأی خود در قضیه کشتی بخار ویمبلدون (۱۹۲۳) در بیان ارتباط بین این دو نوع مداخله می‌گوید شکل نخست مداخله مبتنی بر منفعت حقوقی مورد نظر دولت مداخله‌کننده است و دیوان تنها هنگامی باید این مداخله را بپذیرد که به نظرش وجود این منفعت با دلایل کافی به اثبات رسیده باشد. درحالی‌که هنگامی که موضوع دعوای مطروحه نزد دیوان تفسیر یک کنوانسیون بین‌المللی است، هر دولت عضو کنوانسیون به موجب ماده ۶۳ حق مداخله در آیین رسیدگی را که توسط دیوان در جریان است، دارد و در این صورت حکم صادرشده توسط دیوان همان‌طور که برای طرف‌های اختلاف الزام‌آور است، برای دولت مداخله‌کننده نیز عیناً الزام‌آور خواهد بود (P.C.I.J., 1923, Series A, no. 1: 12). به عبارت دیگر، می‌توان گفت از آنجا که ماده ۶۲ ناظر بر یک منفعت و نه یک حق است، دولت مداخله‌کننده لازم نیست در جریان دادرسی وجود یک حق را اثبات کند، بلکه تنها باید یک منفعت با ماهیت حقوقی را اثبات کند. در این صورت نتیجه این خواهد بود که از یک سو، درحالی‌که این بر عهده طرف‌های یک اختلاف است تا حقوقی را ادعا کند، برای ثالث چنین

ادعایی لازم نیست؛ از سوی دیگر اگر دولت مداخله‌کننده به‌جای یک منفعت با ماهیت حقوقی، حقی را ادعا کند یا به‌عبارت دیگر اختلاف جدیدی را مطرح سازد، دیوان دادخواست را به‌دلیل خروج از موضوع ماده ۶۲، رد خواهد کرد (The Minotaurs Labyrinth, 2014: 185). از مفاد این دو ماده و نیز دیدگاه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی می‌توان دو وجه تمایز میان این دو نوع مداخله را استنباط کرد.

۱. مداخله به موجب ماده ۶۲ مشروط به تصمیم دیوان و مداخله به موجب ماده ۶۳ از این حیث مطلق است.

براساس ماده ۶۲ دیوان و نه طرف‌های اختلاف یا خواهان مداخله باید در مورد تقاضای مداخله تصمیم بگیرد. درباره مفهوم صلاح‌دیدی دیوان در این ماده دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است. به‌هنگام تدوین این ماده، لرد فیلمور پیشنهاد داد تا به این مطلب تصریح شود که با وجود شرایط مقرر، چنانچه دیوان صلاح بداند اجازه مداخله داده خواهد شد؛ اما این نظر رد شد (Zimmermann & Tomuschat, op. cit: 1534). این پیشنهاد مبتنی بر این استدلال بود که مفهوم تقاضا متضمن رد بالقوه با وجود سازگاری با معیارهای تصریح‌شده است. از نظر فیتز موریس مداخله به موجب ماده ۶۲ یک حق نیست و دیوان باید نوعی اختیار صلاح‌دیدی برای رعایت تفاوت بین مواد ۶۲ و ۶۳ اعمال کند (Fitzmaurice, 1958: 1-161, 127). در مقابل استناد به ماده ۶۲ یک حق تلقی شده است. این حق نه به مفهوم آن است که دولت تنها باید تمایزش را برای ورود به دعوا ابراز کند تا خودبه‌خود اجازه ورود از جانب دیوان صادر شود، بلکه به این معناست که مداخله اختیاری نیست که تحت صلاح‌دیدی و اجازه دیوان باشد و در هر قضیه و بر حسب مورد دیوان بتواند در مورد آن اعمال صلاح‌دیدی کند. این حق را در چارچوب شرایط مندرج در خود ماده باید سنجید و در این صورت تنها شرط لازم و در عین حال کافی برای اجازه ورود این است که برای دیوان احراز شود منفعت با ماهیت حقوقی ثالث ممکن است تحت تأثیر تصمیم دیوان قرار گیرد (I.C.J. Reports, 2011, Application by Costa Rica, op. cit., Dissenting opinion of Judge Abraham, pa. 4). رویه عملی دیوان مؤید نظر دوم است و دیوان بر این عقیده است که فاقد صلاحیت برای رد یک تقاضا به دلایل صرفاً سیاسی است و در بررسی صدور جواز ورود تنها باید مشخص کند که آیا شرایط مندرج در ماده ۶۲ وجود دارد یا خیر (I.C.J. Reports, 1981, pa. 17; I.C.J. Reports, 2011, Application by Costa Rica, op. cit., pa. 15). با توجه به اینکه ماده ۶۲ تصریحی به اختیار صلاح‌دیدی دیوان ندارد، این ماده را نباید به‌گونه‌ای تفسیر کرد که موجب اختیارات نابه‌جا برای این رکن قضایی سازمان ملل شود. اگر طراحان اساسنامه قصدی جز این داشتند، باید به‌صراحت آن را ذکر می‌کردند، چنانکه در بند ۲ ماده ۳۸ اساسنامه در مورد منابع مورد استناد دیوان در یک دعوا به‌صراحت

می‌گوید: «این مقررات به اختیار دیوان برای تصمیم‌گیری در یک پرونده براساس انصاف، چنانچه طرف‌ها موافقت نمایند، خدشه‌ای وارد نمی‌کند».

۲. آثار این دو ماده برای کشور مداخله‌کننده متفاوت است.

بر حسب اینکه یک کشور با استناد به کدام ماده در دعوا وارد شود، آثار مترتب بر آن نیز متفاوت خواهد بود. اولاً، تصمیم دیوان در مداخله نوع اول برای کشور مداخله‌کننده الزام‌آور نیست، اما در مداخله به موجب ماده ۶۳ الزام‌آور است. ثانیاً، مداخله به موجب ماده ۶۲ متضمن یک منفعت کلی، و براساس ماده ۶۳ متضمن منفعتی خاص است. قلمرو صلاحیتی مداخله به موجب ماده ۶۳ محدود است و صلاحیتی جامع و کامل نسبت به ماهیت دعوا نمی‌دهد. برای مثال مداخله به موجب این ماده به دعاوی جبران خسارت توسط طرف اصلی در نتیجه نقض یک کنوانسیون توسعه پیدا نمی‌کند و فقط به تفسیر معاهده مورد بحث محدود می‌شود. به همین دلیل لهستان در قضیه ویملدون (۱۹۲۳) تأکید می‌کند که قصد ادعای جبران خسارت از جانب آلمان را نداشته است (P.C.I.J., 1923, op. cit: 13).

با توجه به آثار متفاوت ناشی از این دو ماده، دیوان باید توجه کند که کشور خواهان ورود به القوه می‌تواند از هر دو طریق اقدام کند، در یک دعوی مطروحه به کدام ماده استناد کرده است. به نظر می‌رسد دیوان در مواجهه با موارد استناد به هر دو ماده ۶۲ و ۶۳ از جانب خواهان مداخله، چنانچه مداخله به موجب ماده ۶۳ را توجیه‌پذیر بداند، دیگر به ماده ۶۲ توجه نخواهد کرد. در قضیه ویملدون (۱۹۲۳) یعنی دعوی بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و ژاپن علیه آلمان که به مسئله تفسیر معاهده صلح ورسای (۱۹۱۹) مربوط می‌شد، لهستان مداخله خود را بر هر دو مبنای مذکور قرار داده بود. هنگامی که دیوان موضوع را براساس ماده ۶۳ احراز کرد، دیگر لزومی ندید تا بررسی کند که آیا مداخله لهستان براساس ماده ۶۲ نیز توجیه‌پذیر است یا خیر (Ibid). شاید علت این مسئله را بتوان در تأثیر آن بر اقدام دیوان و سهولت کار خود، و نه تأثیر آن بر کشور خواهان مداخله جست‌وجو کرد. از این منظر باید توجه داشت که احراز شرط مداخله به موجب ماده ۶۳ برای دیوان جنبه شکلی دارد و به بحث قابلیت پذیرش مربوط می‌شود. امری که برای دیوان احراز آن چندان مشکل نیست و به صرف اینکه کشوری عضو معاهده باشد، مجاز به ورود به دعوا می‌شود. درحالی‌که احراز شرایط مندرج در ماده ۶۲ جنبه ماهوی دارد و دیوان باید به تصمیم قضایی برسد و نسبت به اینکه آیا مطابق اساسنامه و ماده ۸۴ قواعد دیوان می‌توان اجازه ورود صادر کرد یا خیر، عملاً یک حکم قضایی صادر کند و درباره وجود یک منفعت با ماهیت حقوقی که ضمناً ممکن است در نتیجه صدور حکم اصلی تحت تأثیر قرار گیرد، اطمینان یابد.

در قضیه تقاضای ورود فیلیپین به دعوی اندونزی/مالزی (۲۰۰۱) براساس ماده ۶۲، دیوان

در تفسیر موسع‌تری از منفعت حقوقی این را می‌پذیرد که دولت وارد ثالث می‌تواند نسبت به بخش استدلالی رأی که ممکن است دیوان در تصمیم نهایی خود در بخش اجرایی رأی اعمال کند، نیز واجد منفعت حقوقی باشد (I.C.J. Reports, 2001, pa. 55). در این قضیه فیلیپین در دادخواستش برای مداخله هیچ منفعتی را در موضوع اصلی اختلاف میان اندونزی و مالزی بر سر دو منطقه (Pulau Ligitan & Pulau Sipadan) مورد مناقشه ادعا نمی‌کند، بلکه این کشور نگران این بود که دیوان با تصمیم‌گیری در مورد اختلاف مطروحه ممکن است برخی معاهدات را به نحوی تفسیر کند که نسبت به ادعای فیلیپین بر حاکمیت بر منطقه‌ای به جز مناطق مورد اختلاف (North Borneo) اثر بگذارد. دیوان این نکته را بررسی می‌کند که آیا ادعای فیلیپین نسبت به حاکمیت بر منطقه مورد نظر (بورنئوی شمالی) می‌تواند تحت تأثیر بخش استدلالی رأی یا تفسیر معاهدات مربوط به دو منطقه مورد مناقشه طرف‌های اصلی (لیگیتان و سپیادان) قرار گیرد یا خیر (Ibid, pa. 56). پذیرش منفعت ثالث در تفسیرها یا فرض‌هایی که دیوان ممکن است در جریان استدلال در یک قضیه به آن برسد، به مفهوم توسعه‌انواعی از مداخلات تحت پوشش ماده ۶۲ است. در چنین وضعیتی مداخله دولت ثالث مشمول تقریباً همان هدف مداخله به موجب ماده ۶۳ می‌شود (Palchetti, op. cit: 157). لوترپاخت مشاور حقوقی مالزی می‌گوید این خطر وجود دارد که اگر دیوان نظر فیلیپین را بپذیرد، قلمرو ماده ۶۲ آنچنان گسترده خواهد شد که ممکن است حتی موضوعات داخل در ماده ۶۳ را نیز در بر بگیرد و در این صورت دیگر توسل به ماده ۶۳ غیرضروری خواهد شد (I.C.J., Public sitting held on 29 June 2001:16). در انتقاد از این دیدگاه لوترپاخت باید گفت اگرچه در بادی امر ممکن است این استدلال صحیح به نظر آید که با پذیرش تفسیر معاهدات به‌عنوان یکی از مصادیق منفعت با ماهیت حقوقی مندرج در ماده ۶۲، ممکن است ماده ۶۳ عملاً از محتوا تهی شود، با کمی توجه به ماهیت و آثار متفاوت این دو ماده شبهه مذکور برطرف خواهد شد. یک دولت ثالث دعوا اما طرف یک معاهده، ممکن است نسبت به تفسیر یک معاهده یا براساس ماده ۶۲ یا ۶۳ به‌عنوان ذی‌نفع مداخله کند. این دولت اگر بخواهد براساس ماده ۶۲ وارد شود، باید منفعت حقوقی خود را برای دیوان به اثبات برساند، اما اگر براساس ماده ۶۳ وارد شود، نیازی به این اثبات ندارد. در واقع دولت خواهان مداخله براساس ماده ۶۲ باید به‌صراحت نشان دهد که چگونه یک تفسیر خاص از یک معاهده توسط دیوان ممکن است بر منفعت با ماهیت حقوقی‌اش تأثیر بگذارد (I.C.J. Reports, 2001, pa.60). ضمن اینکه استناد به هر یک از این دو ماده را می‌توان بر حسب الزام‌آور بودن تفسیر دیوان برای دولت وارد نیز مورد توجه قرار داد.

گفتار چهارم. ورود ثالث و صلاحیت دیوان

در خصوص ورود ثالث به موجب ماده ۶۲، این سؤال قابل طرح است که آیا در روابط میان

دولت وارد و طرف‌های اصلی اختلاف، پذیرش صلاحیت دیوان ضرورت دارد یا خیر. پاسخ به این پرسش را باید در این نکته کلیدی یافت که آیا وارد ثالث، طرف اختلاف محسوب می‌شود یا خیر. بر حسب اینکه به این پرسش چه پاسخی دهیم، آثار متفاوتی بر آن بار خواهد شد. اگر وارد ثالث طرف دعوای اصلی تلقی شود، به موجب ماده ۳۶ اساسنامه وجود ارتباط صلاحیتی ضروری خواهد بود. همان‌طور که برخی مقررات دیگر مانند ماده ۹۴ منشور (لزوم تبعیت از رأی دیوان)، ماده ۳۱ اساسنامه (اختیار انتخاب قاضی ویژه) و ماده ۵۹ اساسنامه (الزام‌آور بودن احکام دیوان فقط برای طرفین اختلاف) نیز تنها در این حالت قابلیت اجرا می‌یابند که البته از حوزه بحث ما خارج هستند. اساسنامه و قواعد دیوان عواقب حقوقی مداخله به موجب ماده ۶۲ را در مقایسه با ماده ۶۳ که مقرر می‌کند نتیجه حکم برای مداخله‌کننده الزام‌آور است، تصریح نمی‌کند. ماده ۶۲ ظاهراً تفکیکی بین مداخله به‌عنوان یک طرف و مداخله به‌عنوان غیر طرف قائل نمی‌شود.

مبحث اول. ضرورت وجود رابطه صلاحیتی

از این دیدگاه سه فصل اساسنامه دیوان یعنی تشکیلات دیوان (مواد ۱ تا ۳۳)، صلاحیت دیوان (مواد ۳۴ تا ۳۸) و آیین دادرسی (مواد ۳۹ تا ۶۴) را باید در ارتباط با یکدیگر مورد توجه قرار داد. هدف از تدوین ماده ۶۲ و چگونگی عملکرد آن جدا از سایر مواد نبوده است. این ماده هرگز به دیوان چیزی به جز یک صلاحیت محدود برای تصمیم‌گیری درباره اینکه آیا تقاضای یک کشور برای ورود را بپذیرد یا رد کند، اعطا نمی‌کند. هر صلاحیت مرتبط با ماهیت دعوای مطروحه توسط دولت وارد باید براساس ماده ۳۶ اساسنامه ارزیابی شود. بند ۲ ماده ۶۲ تنها به دیوان صلاحیت تصمیم‌گیری درباره «تقاضای» ورود ثالث، و نه هیچ چیز دیگر از جمله ماهیت ادعاها و یا منافع با ماهیت حقوقی دولت وارد می‌دهد. این ماده به دیوان صلاحیت طاری و نه صلاحیت اصلی می‌دهد. صلاحیت اصلی تنها در شرایط ماده ۳۶ به‌دست می‌آید (I.C.J. Reports, 1984, Separate opinion of Judge Jimenez de Arechaga, pa. 4,5). صلاحیت اصلی، صلاحیت دیوان برای تصمیم‌گیری در مورد ماهیت دعوا و ادعاهای مطروحه نزد آن است و صلاحیت طاری، شامل اختیار تصمیم‌گیری درباره صلاحیت، اقدام‌های موقت، ورود ثالث، تجدید نظر و تفسیر حکم است. ویژگی خاص صلاحیت طاری این است که به رضایت خاص طرف‌های اختلاف بستگی ندارد، بلکه به برخی واقعیت‌های عینی نزد دیوان وابسته است (Rosenne, 1965: 318, 422). اجازه ورود ثالث به موجب ماده ۶۲ بدون وجود رابطه صلاحیتی مستلزم نقض اصل برابری نیز است. در این صورت با اجازه دادن به ثالث، این کشور مجاز به طرح ادعاهایی علیه طرف‌های اختلاف می‌شود، در حالی که بر عکس آن ممکن نیست.

مبحث دوم. عدم ضرورت رابطه صلاحیتی

این دیدگاه نیز با نگاهی کل‌گرایانه به منشور و اساسنامه معتقد است ماده ۳۶ اساسنامه صرفاً یک منبع صلاحیتی (رضایت کشورها) برای دیوان در نظر نگرفته است. به موجب بند یک این ماده دیوان در مورد موارد خاصی که به موجب منشور یا معاهدات جاری پیش بینی شده نیز واجد صلاحیت است. با توجه به ماده ۹۲ منشور، اساسنامه دیوان نیز بخشی از منشور است. این واقعیت که ماده ۶۲ نسبت به صلاحیت دیوان تصریح ندارد، نشان نمی‌دهد که این ماده خاص نیست. همان‌طور که سایر مواد اساسنامه از جمله ماده ۴۱ در مورد اقدامات موقت که به دیوان صلاحیت محدود طاری اعطا می‌کند، نیز به صراحت به صلاحیت دیوان اشاره نکرده است. ضمن اینکه ماده ۶۲ بخشی از یک معاهده جاری هم تلقی می‌شود. این استدلال که مقررات اساسنامه خارج از فصل دوم و ماده ۳۶ نمی‌توانند به‌عنوان اختیار دیوان برای اعمال صلاحیت قرائت شوند، نه تنها به دلیل مفهوم و ظاهر آشکار ماده ۶۲ بلکه به علت عبارات ماده ۶۳ نیز مردود است. به موجب ماده ۶۳ یک دولت حق دارد در رسیدگی به کنوانسیون‌هایی که آن کشور نیز عضو است، مداخله کند. این حق بدون قید و شرط بوده و منوط به احراز رضایت طرف‌های اختلاف نیست. جایی که یک کشور خواهان مداخله، عضو معاهده‌ای است که متضمن مقرره‌ای (برای مثال به‌عنوان یک پروتکل) برای پذیرش صلاحیت دیوان در اختلاف‌های ناشی از تفسیر یا اجرای آن است و آن کشور و طرف‌های اصلی دعوا به پروتکل مربوط نیبوسته‌اند، دیوان همچنان واجد صلاحیت پذیرش مداخله خواهد بود. در این صورت می‌توان گفت که اولاً، یک ماده می‌تواند به دیوان صلاحیتی اعطا کند که به آن تصریح نشده است؛ ثانیاً این صلاحیت نه مبتنی بر ماده ۳۶، بلکه خارج از فصل دوم باشد؛ ثالثاً، در مقایسه دو ماده ۶۲ و ۶۳ اگر یک ارتباط صلاحیتی اضافی در مثال مذکور برای ماده ۶۳ لازم نیست، چرا به موجب ماده ۶۲ لازم باشد؟ چنین شکاف اساسی بین تقاضا براساس معاهده و تقاضا براساس حقوق بین‌الملل عام منطقی به نظر نمی‌رسد (I.C.J. Reports, 1984, Dissenting (opinion of Judge Schwebel, pa. 23, 28-31)). به هر حال باید توجه داشت این فرض که ماده ۶۳ اثبات ارتباط صلاحیتی را لازم نمی‌داند، هنوز در بوتۀ آزمایش دیوان قرار نگرفته است (I.C.J. Reports, 1984, Separate opinion of Judge Jimenez de Arechaga, pa. 9). از این منظر رضایت طرف‌های اصلی دعوا شرطی برای مداخله به‌عنوان غیر طرف اختلاف نیست و دیوان در این موارد باید خود در مورد صلاحیتش تصمیم بگیرد و نیازی به جست‌وجوی رضایت طرف‌ها ندارد (I.C.J. Reports, 2011, Application by Honduras, op. cit., Joint (declaration of Judges Cancado Trindade and Yusuf, pa. 13)). شرایط مقرر در ماده ۳۶ برای دعاوی اصلی و مواردی است که یک دعوا بتواند برای تصمیم‌گیری در دیوان مطرح شود. این شرایط ارتباطی با آیین‌های طاری که مربوط به مواردی است که قبلاً در دیوان مطرح

شده‌اند و هم‌اکنون در جریان هستند، نیست. دیوان در ارتباط با ورود ثالث نیازی به صلاحیت خاص ندارد (I.C.J. Reports, 1984, op.cit, Dissenting opinion of Judge Ago, pa. 9). صلاحیت دیوان برای پذیرش مداخله ثالث مثالی از صلاحیت طاری است که ناشی از مقررات صریح اساسنامه است که به دیوان اجازه می‌دهد تا مستقل از رضایت خاص طرف‌های اختلاف اعمال شود (Fitzmaurice, op. cit: 124). به موجب اساسنامه دیوان مواد دیگری به‌جز ماده ۳۶، به دیوان صلاحیت‌هایی داده است. این مواد از جمله عبارتند از: ۴۱، ۴۸، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۲ و ۶۳. این مواد یک منبع صلاحیتی مستقل برای دیوان قائل شده‌اند.

درست است که هیچ دولتی را نمی‌توان برخلاف اراده‌اش به حضور در دیوان مجبور کرد، در عین حال بدان معنا نیست که یک دولت صرفاً به موجب یک توافق بتواند طرف یک پرونده قرار گیرد. اگر دیوان تقاضای ورود یک کشور براساس ماده ۶۲ یا مداخله براساس ماده ۶۳ را بپذیرد، کشور مزبور یک طرف پرونده جاری خواهد شد، حتی اگر هیچ موافقت‌نامه خاص یا کلی بین این کشور و طرف‌های دیگر دعوا وجود نداشته باشد (Kelsen, 2008: 522).

اصولاً در جریان رسیدگی به هر پرونده دیوان با دو مرحله صلاحیت (Jurisdiction) و قابلیت پذیرش (Admissibility) مواجه است. دیوان ابتدا باید صلاحیت خود را احراز کن و سپس وارد بحث قابلیت پذیرش شود. بنابراین ممکن است در مواردی دیوان صلاحیت خود را نسبت به قضیه‌ای احراز کند، اما پس از عبور از این مرحله به این نتیجه برسد که دعوا قابلیت پذیرش نداشته است و آن را از دستور کار خارج کند. در رویه دیوان مواردی از این نوع کم نیستند. قضایای شرکت برق صوفیه (۱۹۳۹) و نوته بام (۱۹۵۵) مثال‌هایی از این دست هستند که اگرچه دیوان واجد صلاحیت بود، در اولی به دلیل طی نکردن مراحل داخلی و در دومی به سبب فقدان تابعیت مؤثر، ادعای خواهان را غیرقابل پذیرش دانست (P.C.I.J., 1939, Series (A/B. No. 77: 79; I.C.J. Reports, 1955: 22-25). لزوم داشتن منفعت حقوقی نیز امری است که در مرحله پس از احراز صلاحیت مورد توجه دیوان قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر، در رویه دیوان بحث بر سر ضرورت منفعت حقوقی نه در مرحله رسیدگی صلاحیتی، بلکه در مرحله پس از احراز آن و به عبارت دیگر در مرحله حق طرح دعوا (Locus standi) مطرح می‌شود. این موضوع را در مسیر رسیدگی دیوان به قضایای آفریقای جنوب غربی (۱۹۶۶) می‌توان یافت. اگرچه در آن قضیه بحث منفعت حقوقی خواهان‌ها به‌عنوان طرف اصلی دعوا مطرح بود و در اینجا منفعت حقوقی ثالث به‌عنوان غیر طرف دعوا، به نظر نمی‌رسد که از این حیث تفاوتی بین آنها وجود داشته باشد. در آن قضیه دیوان در نهایت نتیجه می‌گیرد که برای رسیدگی به ماهیت اختلاف واجد صلاحیت است، اما در مرحله رسیدگی ماهوی خواننده اظهار می‌کند که خواهان‌ها نسبت به موضوع اصلی دعوا منفعت حقوقی ندارند و دیوان با توجه به

دلالت مفهوم بند ۲ ماده ۵۳ اساسنامه^۱ استدلال خوانده را می‌پذیرد و از رسیدگی به قضیه باز می‌ماند (I.C.J. Reports, 1966., pa. 49-53). با توضیح مذکور، ماده ۶۲ را که سخن از منفعت حقوقی رانده، می‌توان از دو منظر اگر نه مخالف، اما مختلف نگریست. در نگاه اول و به نفع دیدگاه عدم ضرورت رضایت طرف‌های اختلاف برای ورود ثالث، می‌توان گفت که بحث ماده ۶۲ اساساً بر سر منفعت حقوقی است و از این‌رو، این ماده را باید چنین قرائت کرد که دیوان مسئله صلاحیت رسیدگی به قضیه را پشت سر گذاشته و حالا برای ورود ثالث کافی است وجود منفعتی با ماهیت حقوقی به اثبات برسد. در نگاه دوم و به نفع ضرورت رضایت طرف‌های اختلاف برای ورود ثالث، می‌توان گفت که اگر این ماده به مرحله پس از صلاحیت پرداخته نشانه این نیست که آن را مفروض تلقی کرده است، بلکه به این دلیل است که این ماده اساساً در مقام بیان صلاحیت دیوان نیست و آن را باید در مقررات دیگر یعنی ماده ۳۶ جست‌وجو کرد. بنابراین در این قرائت از ماده ۶۲ باید گفت که منظور ماده این است که اگر دیوان صلاحیت خود را احراز کرد، در صورت وجود منفعت حقوقی تقاضای ورود ثالث قابل پذیرش خواهد بود.

مبحث سوم. دیدگاه دیوان

از نظر دیوان در صورتی که مداخله‌کننده طرف اختلاف شود، یک ارتباط صلاحیتی لازم است و اگر غیر طرف اختلاف باشد، چنین رابطه‌ای لازم نیست (I.C.J. Reports, 2001, pa. 35; I.C.J. Reports, 1990, Pa. 99, 100). تشخیص اینکه آیا ثالث به‌عنوان طرف مداخله می‌کند یا به‌عنوان غیر طرف، بر عهده دیوان است. در بررسی دادخواست ورود ایتالیا به اختلاف بین لیبی/مالت (۱۹۸۴)، دیوان می‌گوید اگر ایتالیا مجاز به ورود شود، دیوان با اختلاف جدیدی روبه‌رو خواهد بود. این واقعیت که ایتالیا هر گونه قصد تقاضا از دیوان برای حل چنین اختلافی را انکار می‌کند، اهمیتی ندارد. همان‌طور که دیوان قبلاً گفته است «جایی که با توجه به معیارهای عینی یک اختلاف بین‌المللی وجود دارد، صرف انکار وجود یک اختلاف، نبود آن را اثبات نمی‌کند» (I.C.J. Reports, 1950: 74). واقعیت این است که دیوان نمی‌تواند درباره روابط حقوقی بین ایتالیا و لیبی بدون رضایت لیبی، یا میان ایتالیا و مالت بدون رضایت مالت قضاوت کند (I.C.J. Reports, 1984, op. cit., pa. 31).

ماده ۶۲ ناظر بر ورود ثالث بدون حق طرح دعوی مستقل علیه طرف‌هاست. از این منظر

۱. ماده ۵۳ اساسنامه دیوان می‌گوید: «... ۲. قبل از اینکه دیوان این تقاضا را بپذیرد باید مطمئن گردد که نه فقط طبق ماده ۳۶ و ۳۷ صلاحیت رسیدگی دارد بلکه درخواست‌های مزبور هم از نقطه نظر حقوقی و هم از نقطه نظر عملی با اساس است.»

ماده ۶۲ استثنایی بر اصل رضایی بودن صلاحیت دیوان در جایی که دولت متقاضی ورود از دیوان تقاضای صدور یک حکم در مورد حقوق ادعایی دارد، نیست و اساساً این یک مداخله واقعی به مفهوم این ماده نیست. براساس ماده ۶۲ مداخله کننده باید بدون تلاش برای اینکه حقوقش شناسایی شود، تنها درصدد حفظ آنها باشد. هدف ماده ۶۲ این است تا دولت مداخله کننده منافع با ماهیت حقوقی اش را در برابر تأثیرات احتمالی تصمیم دیوان حفظ کند. هیچ چیز در ماده ۶۲ پیشنهاد نمی کند که قصدش ارائه ابزار جایگزینی از طرح یک دعوای اضافی به عنوان یک پرونده نزد دیوان باشد، موضوعی که با ماده ۴۰ اساسنامه سروکار دارد. این ماده استثنایی بر اصل رضایی صلاحیت دیوان و نیز اصول برابری نیست. دیوان توجه دارد که استثنایی از این نوع قابل پذیرش نیست، مگر به صراحت بیان شده باشد. شناسایی صلاحیت اجباری دیوان جنبه مهم آزادی و برابری دولت‌ها در انتخاب ابزار مسالمت‌آمیز اختلافات آنهاست. چنین محدودیتی مفروض نیست و به صراحت باید پذیرفته شود (Ibid pa. 35, 37).

دیوان اهمیت بسزایی برای رضایت دولت‌ها قائل است و مخالفت طرف‌های اختلاف برای ورود ثالث نیز برایش بسیار مهم است، اما اهمیت این امر فقط در حدی است که دیوان آن را در محاسبات خود در نظر بگیرد و نه بیشتر از آن، از این رو در نهایت دیوان اختیار دارد تا در مورد تقاضای ورود ثالث به دعوا تصمیم بگیرد (Ibid, pa. 46).

شایان توجه است که ورود ثالث با فصل سوم اساسنامه دیوان و تحت عنوان آیین رسیدگی سروکار دارد. در قواعد دادرسی دیوان نیز این موضوع تحت عنوان رسیدگی‌های طاری آمده است. رسیدگی‌های طاری مواردی هستند که به قضیه‌ای مطروحه نزد دیوان یا شعبه آن مربوط می‌شوند و این آیین نمی‌تواند یک قضیه مطروحه را به پرونده‌ای متفاوت با طرف‌هایی متفاوت تغییر شکل دهد (I.C.J. Reports, 1990, Pa. 98).

نتیجه‌گیری

یک اختلاف مطروحه در دیوان بین‌المللی دادگستری اگرچه اصولاً دارای طرف‌هایی خاص است، با توسعه روزافزون روابط بین کشورها، رسیدگی به این اختلاف می‌تواند آثاری برای کشورهای ثالث غیر طرف اختلاف نیز به بار آورد. به موجب اساسنامه دیوان تصمیم اتخاذ شده توسط دیوان برای کشورهای ثالث الزامی ایجاد نمی‌کند. نسیب بودن اثر احکام دیوان و نبود التزام حقوقی یک تصمیم برای کشورهای غیر طرف اختلاف، لزوماً به مفهوم بی‌تأثیری آن حکم برای کشورهای ثالث نیست. تدوین ماده ۶۲ با وجود ماده ۵۹ مؤید همین معناست. همچنان که دیوان در قضیه برخی زمین‌های فسفات در نائورا (۱۹۹۲) می‌گوید، یک یافته دیوان در خصوص وجود یا محتوای مسئولیت استرالیا ممکن است بر وضعیت حقوقی کشورهای به‌جز

طرف‌های رسیدگی اثر بگذارند (I.C.J. Reports, 1992, pa. 55). شرط ورود ثالث به یک اختلاف جاری، داشتن یک منفعت با ماهیت حقوقی است که ممکن است در نتیجه رسیدگی تحت تأثیر قرار گیرد. این مسئله بر عهده دیوان است که تصمیم بگیرد آیا یک دولت متقاضی مداخله اثبات کرده است که چنین منفعتی دارد یا خیر. منفعت حقوقی، منفعتی است که حقوق از آن حمایت می‌کند و صرفاً واجد وصف اقتصادی، سیاسی یا اخلاقی نیست. این منفعت باید صریح و مستقیم باشد، از این رو به نظر می‌رسد که یک کشور نمی‌تواند در اختلاف ناشی از تعهدات عام و به استناد ماده ۶۲ وارد دعوا شود. ویژگی تبعی بودن مداخله ثالث متضمن آن است که قضیه به اختلاف جدید با طرف‌های جدید، تغییر ماهیت نخواهد داد. اگرچه ماده ۶۲ اساسنامه دیوان درباره این موضوع که آیا بین دولت مداخله‌کننده و طرف‌های اصلی دعوا باید ارتباط صلاحیتی وجود داشته باشد یا خیر، ساکت است. اما همان‌طور که توضیح داده شد، از نظر دیوان در صورتی که مداخله‌کننده طرف اختلاف شود، یک ارتباط صلاحیتی لازم است و اگر غیر طرف اختلاف باشد، چنین رابطه‌ای لازم نیست. دیوان معتقد است که ماده ۶۲ ناظر بر ورود ثالث بدون حق طرح دعوی مستقل علیه طرف‌هاست. در واقع رویه دیوان بیانگر این است که مقررات صلاحیتی تنها در ماده ۳۶ خلاصه نمی‌شود، بلکه دیوان ممکن است براساس مواد دیگر (از جمله مواد ۴۱، ۴۸، ۵۳، ۶۰، ۶۱ و ۶۳) و فارغ از رضایت طرف‌ها صلاحیت‌هایی داشته باشد.

منابع

الف) فارسی

۱. قانون آیین دادرسی مدنی
۲. اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۶۳)، ترمینولوژی حقوق، بنیاد راستاد، ص ۲۹۹.

ب) انگلیسی

4. Annacker, C., (1994), The legal regime of Erga Omnes obligations in International Law, Austrian J. public International law 46.
5. Fitzmaurice, G., (1958), "The law and procedure of the International Court of Justice, 1951-1954: Questions of jurisdiction, competence and procedure", BYIL. 34.
6. I.C.J., Public sitting held on 29 June(2001), Verbatim Record, CR 2001/4.
7. Kelsen, Hans, (2008), The law of the United Nations, A critical Analysis fundamental problems, The London institute of world affairs.
8. Liebelt, Franziska, Third state Intervention before the International court of Justice

- in International Environmental Law Cases. <http://researcharchive.vuw.ac.nz/xmlui/bitstream/handle/10063/3387/theses.Pdf>.
9. Palchetti, Paolo, (2002), Opening the International Court of Justice to Third states: Intervention and Beyond, Max Planck UNYB 6.
 10. Rosenne, S., (1994), Article 59 of the statute of the International Court of Justice revisited, in: M. Rama-Montaldo (ed), International law in an evolving world, Liber Amicorum Eduardo Jimenez de Arechaga.
 11. Rosenne, S., (1965), The law and practice of the international court, Leyden.
 12. Shahabuddeen, Mohamed, (1997), Precedent in the world court, Cambridge.
 13. The Minotaurs Labyrinth: Third state intervention before the International Court of Justice, the law and practice of International Courts and Tribunals 13, 2014.
 14. Zimmermann, Andreas & Tomuschat, Christian, (2012), The statute of the International Court of Justice, A commentary second edition, Oxford University press.
 15. Case of the S.S. Wimbledon, P.C.I.J., 1923, Series A, no. 1.
 16. Factory at Corzow, P.C.I.J. 1927, Series A, no. 13.
 17. Electricity Company of Sofia and Bulgaria, P.C.I.J., 1939, Series A/B. No. 77.
 18. Interpretation of Peace Treaties with Bulgaria, Hungary and Romania, Advisory Opinion, I.C.J. Reports 1950.
 19. Nottebohm case (Liechtenstein v. Guatemala), Second Phase ,I.C.J. Reports 1955.
 20. Case concerning the Temple of Preah Vihear (Cambodia v. Thailand) I.C.J. Reports 1961.
 21. South West Africa Cases, (Ethiopia v. South Africa; Liberia v. South Africa), Second phase, I.C.J. Reports 1966.
 22. Case Concerning the Barcelona Traction, Light and Power Company, Limited (Belgium v. Spain), Second Phase, I.C.J. Reports 1970.
 23. Nuclear Tests case (New Zeland V. France), Application by Fiji for permission to intervene, Order, I.C.J. Reports 1974.
 24. Aegean sea continental shelf case (Greece v. Turkey) I.C.J. Reports 1978.
 25. Case concerning the continental shelf (Tunisia/Libyan Arab Jamahiriya), application by Malta for permission to intervene, I.C.J. Reports 1981.
 26. Case concerning the continental shelf (Libyan Arab Jamahiriya/Malta), application by Italy for permission to intervene, I.C.J. Reports 1984.
 27. Case Concerning the Land, Island and Maritime Frontier Dispute (EL Salvador/Honduras) Application by Nicaragua for permission to Intervene, I.C.J. Reports 1990.
 28. Case concerning certain phosphate lands in Nauru v. Australia I.C.J. Reports 1992.
 29. Case concerning sovereignty over Pulau Ligitan and Pulau sipadan (Indonesia/Malaysia), application by the Philippines for permission to intervene, I.C.J. Reports 2001.
 30. Armed Activities on the Territory of the Congo (New Application: 2002) (Democratic Republic of the Congo v. Rwanda), Jurisdiction of the Court and Admissibility of the Application, I.C.J. Reports 2006.
 31. Maritime delimitation in the Black sea (Romania v. Ukraine), I.C.J. Reports 2009.
 32. Territorial and Maritime Dispute (Nicaragua v. Colombia) Application by Costa

- Rica for Permission to Intervene, I.C.J. Reports 2011.
34. Jurisdictional Immunity of the State (Germany v. Italy), Application by the Hellenic Republic for permission to Intervene, I.C.J. Reports 2011.
35. Jurisdictional Immunity of the State (Germany v. Italy: Greece Intervening), I.C.J. Reports 2012.
36. Territorial and Maritime Dispute (Nicaragua v. Colombia) Application by Honduras for Permission to Intervene, I.C.J. Reports 2011.

